

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 20, No. 7, Autumn 2020, 313-336  
Doi: 10.30465/crtls.2020.31443.1883

## **Book Review: *Against Liberalism,* on a Repercussive Critics on Liberalism**

**Hamid Malekzadeh\***

**Ahmad Khaleghi Damghani\*\***

### **Abstract**

In this essay, we have tried to study the form and content of the book *Against Liberalism*, to show that John Kekes's work is suffering from a kind of theoretical trap that runs throughout his book. In doing so, we have followed a textualist standpoint by which we aimed to highlight the main framework of Kekes's understanding of liberalism. We explained that his understanding of liberalism is fundamentally affected by his conservatism standpoint. This affection is the main source of what we call Kekes's theoretical trap. The theoretical trap that ultimately leads the author to a misunderstanding on his goal, which is to present a coherent critique of liberalism, and turns his work into rhetorical statements in political debates. We have tried, as far as possible, to refrain from using any personal views on politics in this paper, especially in the face of liberalism and conservatism. John Kekes's book is, in general, and in terms of scientific validity and the importance of the contribution to the subject area, has a very low validity and quality.

**Keywords:** Liberalism, Autonomy, Conservatism, Ethics, John Kekes.

---

\* PhD in Political Science (Political Thought), University of Tehran (Corresponding Author),  
hmalekzade@ut.ac.ir

\*\* Associate Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran,  
Dr.khalegh@ut.ac.ir

Date received: 2020-04-18, Date of acceptance: 2020-08-16

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## نقد کتاب علیه لیبرالیسم؛ درباره انتقاد واکنشی از لیبرالیسم

حمید ملک‌زاده\*

احمد خالقی دامغانی\*\*

### چکیده

در این نوشته تلاش خواهد شد تا، ضمن مطالعه درباره شکل و محتوای کتاب علیه لیبرالیسم، اثر جان ککس، این مسئله نشان داده شود که نوعی تلهٔ تئوریک بر سراسر کتاب ککس حاکم است؛ دامی نظری که در نهایت نویسنده کتاب را در دستیابی به هدفش، یعنی ارائهٔ نقدی منسجم از لیبرالیسم، ناکام گذاشته و اثر او را به بیانیه‌ای بلاغی در جدال‌های سیاسی تبدیل کرده است. سعی شده تاجایی که ممکن است در این نوشته از به‌کاربردن نظریات شخصی دربارهٔ سیاست، مخصوصاً در مواجهه با لیبرالیسم و محافظه‌کاری، پرهیز شود و محتوای نوشتهٔ ککس مورد مطالعه قرار داده شود؛ نوشته‌ای که در مجموع به‌لحاظ اعتبار علمی و افزوده‌هایش به ادبیات موضوع اعتبار و کیفیت بسیار پایینی دارد. این نقد از طریق مطالعه‌ای متن‌محور انجام گرفته و کوشش بر آن است تا مکفی بودن این صورت‌بندی و دام نظری مشخص شود.

**کلیدواژه‌ها:** لیبرالیسم، خودتقینی، محافظه‌کاری، اخلاق، جان ککس.

### ۱. مقدمه

هر متنی که هرکدام از ما تولید می‌کند باید لاجرم به‌عنوان نوعی موضع‌گیری دربارهٔ موضوع مورد مطالعه‌مان به‌حساب بیآوریم. گونه‌ای از موضع‌گیری که مستلزم

\* دکترای تخصصی علوم سیاسی (اندیشهٔ سیاسی)، دانشگاه تهران (نویسندهٔ مسئول)، hmalekzade@ut.ac.ir

\*\* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، Dr.khalegh@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۶

قضاوت‌هایی ارزشی از یک افق نسبت به موضوع مورد مطالعه است. بر این اساس، هر متنی را باید شکلی از «به‌صدا آوردن» موضوع مورد مطالعه‌اش در یک چهارچوب شناختی-ارزشی خاص به حساب آورد. امیدوارم که خواننده این نوشته هم در مواجهه با نوشته نگارنده این نقد این مسئله را در نظر بیاورد و هم این‌که این مسئله را در ذهن داشته باشد که نویسنده این مقاله با چنین رویکردی است که به سراغ نقد کتاب *لیبرالیسم* رفته است. انتظار من این است که خواننده متوجه باشد که در این نوشته هیچ شکلی از ادعای مطلق درباره حقیقت وجود ندارد. به بیان ساده‌تر، این نوشته را باید صرفاً نتیجه مواجهه خاص نگارنده این نقد با کتاب جان ککس به حساب آورد. گزارشی که تنها بعد از مراجعه خواننده به متن اصلی کتاب مدنظر در این متن می‌تواند مدعی باشد که متضمن قسمی حقیقت‌گویی است. حقیقتی جزئی و محدود به دانش نویسنده این مقاله که به اعتبار ذات پژوهش در علوم انسانی باید صرفاً به نوعی از مشارکت در جریان عظیم، سیال، و متنوعی از دانش به حساب بیاید.

## ۲. معرفی و توصیف اثر و ارزیابی شکلی آن

علیه *لیبرالیسم* اثری از جان ککس (John Kekes) (ز. ۲۲ نوامبر سال ۱۹۳۶) است. ککس دکترای خود در فلسفه را از دانشگاه ملی استرالیایی اخذ کرده و پس از آن بیش از هر موضوع دیگری به مسئله اخلاق پرداخته است. او را متفکری محافظه‌کار می‌شناسند. چاپ اول از ترجمه فارسی کتاب ککس در سال ۱۳۹۲ در قطع رقعی و به همت شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در دو هزار نسخه و با ترجمه محمدرضا طاهری به بازار ارائه شده است. کتاب از نظر ظاهری وضعیت قابل قبول دارد؛ صحافی مناسب و طرح جلد ساده کتاب، در کنار ویراستاری مناسب و استفاده به‌جا از علائم سجاوندی، فونت مناسب، و طراحی متناسب صفحات داخلی کتاب تجربه مطالعه آن را ساده و مطلوب کرده است. هرچند به نظر می‌رسد که استفاده از رنگ قرمز و شکل خاص طراحی به‌کاررفته پیرامون کلمه *لیبرالیسم* روی جلد نوعی سیاه‌نمایی مفهومی را به ذهن متبادر می‌کند. این کاری است که به نظر می‌رسد در طراحی جلد فاقد ضرورتی مفهومی باشد. در ادامه به‌طور خلاصه و ضمن بحثی مفصل‌تر درباره فصل‌های اول و دوم کتاب، صرفاً به آن روشی پرداخته می‌شود که نویسنده اثر برای پرداختن به موضوعات مورد توجهش مورد استفاده قرار داده است.

لیبرالیسم چیست؟ این اولین پرسشی است که نویسندهٔ *محافظه‌کار علیه لیبرالیسم* بنا دارد به آن پاسخ بدهد. پاسخ او اما بیش از این که بر نوعی مطالعه برای به‌دست‌دادن فهمی جامع از یک ایدئولوژی، از یک منظری تاریخی یا تئوریک، به حساب بیاید تلاشی برای صورت‌بندی فهمی از آن است که بیش از هر چیز به کار پیش‌بردن اهداف نظری پیش‌بینی‌شده در کتاب نویسنده می‌آید. او برای این کار مجموعه‌ای از ارزش‌ها را در میان همهٔ صورت‌های موجود از نظریه‌پردازی لیبرالی فهم کرده است و ضمن پرداختن به هر کدام از آن‌ها تلاش می‌کند تا به هستهٔ مرکزی چیزی نزدیک شود که از اصطلاح لیبرالیسم افاده کرده است. از نظر او، تعدادی از این ارزش‌ها عبارت‌اند از کثرت‌گرایی، آزادی، آزادی انتخاب (liberty) که مترجم فارسی آن را به رهایی (emancipation) ترجمه کرده است، حقوق، و برابری (ککس ۱۳۹۲: ۶).

ککس بدون این که تعریفی خاص از لیبرالیسم ارائه کرده باشد، فصل اول کتاب خودش را به تلاش برای به‌دست‌دادن تصویری از آنچه به نام لیبرالیسم نامیده اختصاص داده است. او اثر خودش را، ضمن دنبال کردن نقاط وصل این ارزش‌ها، سازمان‌دهی می‌کند:

مفروضاتی که به قرائت‌های مختلف از لیبرالیسم وحدت می‌بخشد عبارت است از این که ارزش‌هایی که دولت لیبرال را هدایت می‌کنند باید منعکس‌کنندهٔ تکثری از تلقی‌های معقول از زندگی سعادت‌مندانه باشد، آزادی و برابری شهروندان را تضمین کند، و یک نظام توزیعی عادلانه از خیرهایی را که شهروندان برای پی‌گیری تلقی خود از زندگی سعادت‌مندانه به آن نیاز دارند برقرار کند (همان).

از نظر ککس، پرسش از لیبرالیسم ناگزیر باید پرسش از آن ایدهٔ اصلی‌ای باشد که هر کدام از ارزش‌های لیبرالی برای محافظت از آن ایجاد شده‌اند. در نگاه او، آن ایده چیزی جز خودتقیننی (autonomy) نیست. بدین ترتیب، خودتقیننی‌ای که مترجم کتاب ککس به‌اشتباه آن را به «اختیار» برگردانده است «همان چیزی است که ارزش‌های اساسی سیاسی لیبرالیسم در صدد پرورش و حمایت از آن است. [خودتقیننی] غایتی است که ارزش‌های دیگر یا مقوم آن هستند یا ابزاری در جهت آن» (همان: ۲۴).

ککس تلاش می‌کند تا برای ما جایگاه مرکزی خودتقیننی در «قرائت‌های متفاوت از لیبرالیسم» را مشخص کند. او برای انجام‌دادن این کار و پیش از هر چیز این‌طور بحث می‌کند که «ویژگی اساسی [خودتقیننی] شکل خاصی از کنترل است که عوامل فردی بر کردار خود اعمال می‌کنند» (همان: ۲۵). در فهم ککس از کنترلی که مفهوم خودتقیننی

به‌طور ضمنی به آن اشاره دارد پنج شرط اساسی قابل‌شناسایی است؛ این شروط به‌طور مختصر عبارت‌اند از شرط انجام، شرط انتخاب، شرط انتخاب غیرتحمیلی، شرط ارزیابی، و درنهایت شرط فهم. شرط اول بر این مسئله اشاره دارد که «عاملان اعمالشان را انجام می‌دهند»، براساس شرط دوم «لازمه [آنانومی] آن است که عاملان به‌شکلی معقول به ظرفیت و فرصت خود برای گزینش‌های بااهمیت باور داشته باشد»، شرط سوم بر انتخاب‌های غیرتحمیلی عاملان تمرکز دارد. براساس این شرط، انتخاب‌های عامل نباید تحمیلی باشند. البته این بدین معنا نیست که عامل فعال مایشاء است؛ تصور حد برای انتخاب عاملان، به هر تقدیر، شرط اساسی و امکانی پیدایش یک جامعه است. بحث در این‌جا درباره‌ی خارجی‌نبودن حدود انتخاب برای عامل است. به‌بیان بهتر، «نبود کنترل مستلزم این است که گزینه‌ها نه‌فقط برای یک عامل خاص در یک موقعیت خاص، بلکه برای همه‌ی عاملان در چنان موقعیتی نامطلوب باشد». مسئله‌ی ارزیابی که در شرط چهارم با آن مواجهیم بر ضرورت ارزیابی انتخاب‌های رفتاری عامل از سوی خودش بنیان گذاشته شده است. براساس این شرط، «عاملان اعمالی را که انتخاب می‌کنند، به‌شکل مطلوب ارزیابی کرده‌اند»؛ در این‌جا صحبت از اعمال و انتخاب‌هایی است که عامل از کنترل لازم روی آن برخوردار است. شرط پنجم اما بر ضرورت «آگاهی عاملان از منزلت اخلاقی اعمال انتخابی‌شان دلالت دارد». در این زمینه، تأکید بر ضرورت شناسایی «ارتباط ملاحظاتی با ارزیابی اعمال» عامل است. بر این اساس، این شر یا خیربودن عمل انتخابی نیست که از اهمیت برخوردار است، بلکه آگاهی عامل از این واقعیت را که حتی اگر عمل انتخابی او شر است، او از شربودن آن آگاه باشد، باید به‌عنوان فاکتوری مهم در تعریف به‌حساب آورد. ککس امیدوار است تا ضمن مطالعه درباره‌ی این پنج شرط به ماهیت خودتقینی دست پیدا کند.

در روایت ککس، خودتقینی اصل بنیادین باور لیبرالیستی به برابری انسان‌هاست. او بعد از بحثی که درباره‌ی شرایط خودتقینی ارائه می‌کند نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که «ظرفیت [خودتقینی] در همه‌ی انسان‌ها... بنیادین‌ترین حیثیتی است که انسان‌ها در آن برابر هستند». قراردادن خودتقینی در مرکز همه‌ی «قرائت‌های مختلف از لیبرالیسم» و تصور پیوند ذاتی میان ارزش‌های اساسی لیبرالیسم با آن به‌عنوان «هسته‌ی لیبرالیسم» ابزاری بلاغی برای نویسنده فراهم می‌کند تا بتواند براساس آن در سراسر نوشته‌اش ناهم‌سازی ازپیش فرض گرفته‌اش در لیبرالیسم را نشان بدهد. فصل‌های بعدی کتاب ککس هرکدام تلاشی برای نشان‌دادن این ناهم‌سازی ازپیش فرض شده است. او در هر فصل به مطالعه درباره‌ی

رابطه میان هر کدام از ارزش‌های لیبرالی با مفهوم خودتقنینی می‌پردازد و تلاش می‌کند تا ناسازگاری فرضی مورد نظرش میان هر کدام از آن‌ها با این هسته مرکزی در نظریات لیبرال را افشا کند.

فصل دوم از *علیه لیبرالیسم* به رابطه میان شر، گستردگی آن، و لیبرالیسم اختصاص پیدا کرده است. ککس در این فصل سعی دارد تا ضمن بحث درباره نسبت مستقیمی که میان شر و اراده نشان می‌دهد این مسئله را مورد بررسی قرار دهد که چه‌طور «شر از اندیشه مدون لیبرال‌ها غایب است». از نظر او، «در انسان تمایلاتی که به لحاظ اخلاقی خیر هستند در کنار تمایلاتی قرار دارند که اخلاقاً شر محسوب می‌شوند». او هم‌چنین، ضمن مطرح کردن این مسئله درباره تمایلات اخلاقی و غیر اخلاقی در انسان، بنا دارد این‌طور بحث کند که چه‌طور تصور لیبرالی از رابطه مستقیم میان خیر و عمل اختیاری و عقلانی ناموجه است. تصویری که براساس آن «اگر شرایطی ایجاد شود که افراد بتوانند در آن به [شکل خودآیینی] (autonomously) عمل کنند به شکلی معقول با یکدیگر همکاری خواهند کرد». بحث ککس در این زمینه بر پایه شکلی از زمینه‌گرایی در تعریف خیر و شر و البته این مسئله که در رفتار انسانی بی‌خردی و شر هردو محرک‌هایی برای رفتارند ابتننا دارد. ککس برای نشان دادن ناروایی پیش‌فرض‌های لیبرالی پیش‌تر ذکر شده به مسئله گستردگی شر استناد می‌کند، استدلال او چنین شکلی دارد: ۱. شر گسترده است؛ ۲. انسان خودآیین و خودتقنین‌گر است؛ پس ۳. انسان خودآیین و خودتقنین‌گر به شر دست می‌زند.

### ۳. تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

پیش‌تر و در مقدمه این مقاله گفته بودم که هر نوشته‌ای را باید به‌عنوان نوعی موضع‌گیری از یک افق خاص فکری درباره موضوع آن به حساب آورد که مستلزم شکلی از ارزش‌گذاری است. بر این اساس، هربار بنا باشد نقد و ارزیابی معناداری درباره یک نوشته ارائه شود، لاجرم باید با مشخص کردن آن افق شناختی‌ای که براساس آن متنی که مورد ارزیابی قرار گرفته تنظیم شده است بیاغازد. بر همین اساس، سعی می‌کنم تا آن نظرگاهی را که اثر ککس درون آن تنفس می‌کند، روشن کنم و در کنار این روشن‌سازی نسبت‌های ممکن یا موجود میان این افق و لیبرالیسم را نشان بدهم. *علیه لیبرالیسم*، چنان‌که از عنوانش پیداست، ضرورتاً حاوی رویکردی انتقادی به لیبرالیسم است. این کتاب از یک موضع ایدئولوژیک خاص و برای سوق دادن مخاطب به موضعی مطلوب‌تر نوشته شده است: قرائتی خاص از

محافظه‌کاری. اگرچه نویسنده علیه لیبرالیسم در مجموع تنها یک یا دو بار از اصطلاح محافظه‌کاری در متن کتابش استفاده کرده است، تعلقات ایدئولوژیک او به محافظه‌کاری و شبه‌استدلال‌هایش علیه مفاهیم لیبرالی به وضوح محافظه‌کارانه است. در ابتدای این بخش، سعی خواهد شد تا اولاً بحثی مختصر دربارهٔ محافظه‌کاری ارائه شود و نسبتی را که ممکن است میان محافظه‌کاری و لیبرالیسم وجود داشته باشد روشن شود. بعدازآن، به کیفیات مربوط به تلهٔ نظری ککس پرداخته می‌شود.

### ۱.۳ محافظه‌کاری و نسبتی که با لیبرالیسم دارد

محافظه‌کاری عموماً به‌عنوان نوعی نظام فکری واکنشی شناخته شده است. بر این اساس، محافظه‌کاری نوعی تأمل پسینی است؛ تأملی که با هدف به‌دست‌دادن نوعی صورت‌بندی انتزاعی نظام‌مند دربارهٔ آنچه پیش‌تر توسط یک مجموعهٔ انسانی زیسته‌شده انجام می‌گیرد. این معنایی ندارد جز آن‌که بگوییم محافظه‌کاری حیثیتی تأسیسی ندارد، بلکه قسمی واکنش نظرورزانه به «تهاجمی» است که نسبت به روال‌های جاری در زندگی یک مردم اتفاق افتاده یا ممکن است که رخ بدهد. در این معنا، محافظه‌کاری مستلزم بازگشت به گذشته نیست، بلکه دعوتی برای ادامه‌دادن آن است. این مسئله، باعنایت‌به مراجعه به برخی از شناخته‌شده‌ترین آثار محافظه‌کاران بریتانیایی (برای نمونه، بنگرید به برک ۱۳۹۳) و آنچه به‌لحاظ تاریخی دربارهٔ ظهور نومحافظه‌کاری آورده‌اند (see Jones 2017: 157)، به‌سادگی قابل مشاهده است.

به‌طور کلی، محافظه‌کاری بر بدبینی به عقل انسان، پیوند عمیق با مذهب، تفاوت انسان‌ها با یک‌دیگر از حیث طبیعت و استعداد، و بر همین اساس توجیه‌پذیری نابرابری اجتماعی، قسمی نگرش پدرشاهانه و عدم برابری انسان‌ها در برخورداری از خرد استوار است. بر این اساس است که می‌توانیم بگوییم «محافظه‌کاری واکنشی به لیبرالیسم و عقل‌گرایی جنبش روشن‌گری و تجدد بود» (بشیریه ۱۳۸۲: ۱۷۵). هم‌چنین، اندیشهٔ محافظه‌کار دربرگیرندهٔ تأکید مشخصی بر روابط قدرت به‌عنوان «جوهری از صورت طبیعی زندگی اجتماعی» (Gray 1995: 79) است که برپایهٔ نوعی سنت تاریخی درون جوامعی وجود دارد که به‌لحاظ تاریخی تکوین پیدا کرده‌اند. این روابط بنیان هرچیزی در زندگی سیاسی، اجتماعی، و اخلاقی مردم را تشکیل می‌دهند. بر همین اساس است که در فهم محافظه‌کارانهٔ انسان نه یک هستی ناب بلکه یک «دست‌آورد فرهنگی» است. آنچه در



محافظه‌کاری از آن به‌عنوان سنت تاریخی یاد می‌کنیم، بیش از این‌که بر شکلی از تاریخی‌گرایی متصلب مبتنی بر باور به قوانین تاریخی بیرون از وضعیت‌های اجتماعی خاص حاکم بر زندگی یک مردم تکیه داشته باشد، بر اهمیت مسئله وضعیت یا شرایط در شکل‌گیری نهادهایی اشاره دارد که در جریان تاریخ مردم و در پاسخ به ضروریات زندگی واقعی ایشان ایجاد شده، حفظ شده، و مورد جرح و تعدیل قرار گرفته‌اند. برای محافظه‌کاران، «شرایط (که برای بسیاری آقایان محلی از اعراب ندارد) در واقعیت به هر اصل سیاسی تمایز می‌بخشد و اثرات آن را تعیین می‌کند. شرایط است که هر طرح سیاسی یا مدنی را مفید یا مضر به حال جامعه بشری می‌سازد» (برک ۱۳۹۳: ۲۲).

از همه این‌ها برمی‌آید که محافظه‌کاری در ضدیتش با عقل‌تأملی به‌نفع شکلی از سامان‌یابی نیندیشیده جامعه برپایه واقعیات پیش‌روی مردم و متناسب با ظرفیت‌های طبیعی و امکانات موجود در آن استدلال می‌کند؛ شکلی از سامان‌دهی به زندگی، براساس عمل آزادانه مردم منظور از آزادانه در این‌جا عملی بدون دخالت امور کلی و انتزاعی یا به‌بیان محافظه‌کاران غیرواقعی که نه براساس شناخت سرشت واقعی بشر بلکه براساس درکی انتزاعی از مفهوم نامعلومی به‌نام **انسان** است. بر این اساس است که محافظه‌کاران معتقدند:

نوعی آزادی و خلاق‌بودن در قلب هر شیوه سنتی از زندگی وجود دارد و هر شکلی از انحراف می‌تواند بیانی از این آزادی برآمده از حساسیتی به خود آن سنت باشد که به آن صورت سنتی وفادار است (Okeshott 1989: 190).

این بدبینی به مفهوم **انسان** برآمده از روشن‌گری را به‌وضوح می‌توان در مواجهه آدموند برک با آن مشاهده کرد. برک در این زمینه می‌نویسد: «فایده بحث درباب حق انتزاعی انسان برای غذا یا دارو چیست؟ مسئله اصلی شیوه فراهم کردن و اداره نیازهاست» (برک ۱۳۹۳: ۷۶).

زیرسؤال‌بردن **انسان** و ظرفیت خردورزی او به‌عنوان اصلی ذاتی و برابر برای همه مصادیق آن شکل تازه‌ای از مواجهه با زندگی و دانش سیاسی را ایجاد می‌کند که براساس آن دانش سیاسی عبارت می‌شود از صورتی از دانش عملی که به واقعیات زندگی مردم و مکانیسم‌های ممکن برای برآوردن نیازهای ایشان برمی‌گردد.

محافظه‌کاران برخی اوقات تأمل نظری درباره زندگی سیاسی را ضمن اشاره به این مسئله که دانش سیاسی به‌طور کامل دانش عملی یک طبقه به‌طور موروثی حاکم درباره چگونگی مواجهه با امور دولت است، صورتی از دانش که بهتر است

مقوله‌بندی نشده و دست‌کاری نشده به وسیله نظام‌مندسازی خردورزانه باقی بماند خوار  
شمرده‌اند (Gray 1995: 78).

در حالی که «براساس... نظرگاه سنتی لیبرال، وقتی ما خردمان را به کار ببریم، می‌توانیم به  
عینیت (objectivity) دست پیدا کنیم: می‌توانیم جهان را آن‌گونه حقیقتاً یا واقعاً هست ببینیم  
- این همان چیزی است که از گفتن این که ما حقیقت را کشف می‌کنیم افاده می‌نماییم»  
(Gaus 2007: 3-4).

محافظه‌کاری نوعی نظریه واکنشی است که به وجود شکلی از عقل غیرتأملی در  
نهادهای سیاسی، اجتماعی، و اخلاقی یک جامعه باور دارد. نظریه‌ای که براساس آن عقلی  
که برپایه بقا و اصلاح بنیان گذاشته شده است صورت‌بندی می‌شود. این ایدئولوژی را  
جدای از «بسترهای سیاسی» (political context) تأثیرگذار در زایش چیزی به‌نام فلسفه  
سیاسی محافظه‌کارانه مجموعه‌ای از «بسترهای فکری» (intellectual context) برساخته‌اند که  
باید آن‌ها را در قوام‌بخشی به نظریات محافظه‌کارانه تأثیرگذار بدانیم. «تأکید بیش از حد بر  
تاریخ» و اصرار بر «درهم‌تنیدگی و وابستگی متقابل نهادها، باورها، و عادت‌ها» در روش  
تاریخی، در کنار تسلط «استعاره ارگانیک» (organic metaphor) در قرن نوزدهم، زمینه‌های  
فکری پیدایش محافظه‌کاری نو به‌عنوان نوعی فلسفه سیاسی بوده‌اند. براساس محافظه‌کاری،  
«تاریخ کتاب حجیم گشوده‌ای برای آموزش ماست که در آن خرد آینده از خطاها و عیوب  
گذشته استخراج می‌شود» (برک ۱۳۹۳: ۱۵۷).

### ۲.۳ لیبرالیسم و محافظه‌کاری: شباهت‌های این دو

اگرچه ممکن است این طور به نظر برسد که لیبرالیسم و محافظه‌کاری دو ایدئولوژی عمیقاً  
متخاصم باشند، این طور به نظر می‌رسد که این هر دو حداقل در برخی مسائل اساسی با هم  
مشترک‌اند. البته هرکدام از آن‌ها پاسخ‌های متفاوتی را از نظرگاه‌های فلسفی گوناگونی ارائه  
می‌کنند که البته به نتایج متفاوتی منتهی می‌شود.

آنچه ککس درباره خرد، بحث درباره شکلی از اختیار و آزادی مشروط، نظم  
خودانگیخته در کتاب خود آورده است، این وسوسه را در پژوهش‌گر ایدئولوژی‌های  
سیاسی ایجاد می‌کند که بگوید لیبرالیسم و محافظه‌کاری پاسخ‌های متفاوتی هستند به  
پرسش‌هایی یک‌سان، به طوری که در برخی از مسائل اولیه با یک‌دیگر هم‌داستان‌اند  
(see Merquior 1991: 68-90). من بحث درباره این شباهت‌ها را با بحثی درباره نظم

خودانگیخته (spontaneous order) آغاز می‌کنم و بعد از آن، ضمن ارائه مطالبی درباره مسئله خرد و اخلاق، به خودتقینی فرد انسانی به‌عنوان عامل اساسی تمایز میان محافظه‌کاری و لیبرالیسم می‌رسم.

نظم خودانگیخته مفهومی است که بیش از هر جای دیگری در شیوه نظریه‌پردازی هایک می‌توان آن را جست‌وجو کرد. براساس نظر او، «نظم می‌تواند محصول کنش انسانی و نه طرحی انسانی باشد» (McNamara and Hunt 2007: 87). چنین نظمی محصول و نتیجه قصدنشده کنش عوامل انسانی است. نظمی است که در جریان تلاش عوامل انسانی برای برآوردن نیازهایشان ایجاد شده است؛ از آنجایی که به‌طور کلی براساس مفهوم نظم خودانگیخته «نظم می‌تواند بدون هر شکلی از طرح وجود داشته باشد» و با توجه به این واقعیت که «طرح در تعریف ممکن است به‌طور ضمنی بر یک طراح دلالت داشته باشد، درحالی که نظم به‌وضوح نیازمند قاعده‌مندی، تداوم، و انسجام در نظام است» (Munger 2007: 177). این مفهوم تا حد زیادی نزدیک به آن چیزی است که اوکشات از جریان شکل‌گیری جامعه افاده کرده است.

آنچه، مطابق نظر اوکشات، یک نظریه محافظه‌کار درباره جامعه و نهادهای آن را ذیل نظریات نظم خودانگیخته قرار می‌دهد نقشی است که مفهوم طبیعت قصدنشده اهمال انسانی در آن نظریات ایفا می‌کند. «یک ویژگی مرکزی مشترک میان ایشان طبیعت قصدنشده‌شان (unintended) است. کنش‌گران منفردی که انتخاب‌ها و رفتارهایشان این نهادها را ایجاد کرده‌اند قصد ساختن آن‌ها را نداشته‌اند» (Otteson 2007: 21).

خواننده مبتدی ممکن است با اتکا به این تعریف و بدون در نظر گرفتن تمایز بنیادین این دو در رویکردهای عمیقاً متفاوتشان با مسئله تکامل و تغییر اجتماعی بی‌پروای لیبرالیسم و محافظه‌کاری (کلاسیک و مدرن) را این‌همان با یک‌دیگر بخواند. چنین خواننده‌ای در نظر نمی‌آورد که مطابق با رأی هایک محافظه‌کاری (در هر دو نوع کلاسیک و مدرن آن) به‌طور بنیادینی به‌اعتبار رویکردش درباره تغییر اجتماعی از لیبرالیسم متمایز است. او از این واقعیت نظری غافل مانده است که در شرایطی که لیبرال‌ها «تغییر و تحول» را ارج می‌نهند محافظه‌کاران «فاقد ایمان به نیروهای خودبه‌خودی اصلاحی هستند و این بدین معناست که لیبرال‌ها تغییرات را بدون واهمه می‌پذیرند» (Boyd and Morrison 2007: 87-88)، درحالی که برای همه انواع محافظه‌کاری مسئله تغییر خودبه‌خودی و شدید در سنت نوعی عامل نامطلوب بی‌ثباتی به حساب می‌آید. برای محافظه‌کاران، آن‌طور که اوکشات

می‌نویسد، «سنت همواره تطبیق‌پذیر و مستعد پذیرش تغییرات جزئی (nuance) موقعیت است» (see Hayek 1978; McNamara and Hunt 2007; Okeshott 1989: 190).

علاوه بر مفهوم نظم خودانگیخته، نوعی وفاداری به فهمی از عقل در محافظه‌کاری و لیبرالیسم وجود دارد که هم به‌عنوان معیاری برای روایی اعمال، رویه‌ها، و نهادهای حاکم بر یک جامعه به‌حساب می‌آید و هم ضامن شکل‌گیری چیزی به‌نام جامعه است. در واقع، هم برای نظریه‌پردازان لیبرال و هم برای فیلسوفان و نظریه‌پردازان محافظه‌کار فهمی از عقل وجود دارد که می‌توان چنین کارکرد دوگانه‌ای را برایش متصور شد. تاجایی که می‌دانیم، «محافظه‌کاران خود را اهل تمیز و هوادار عقل سلیم و واقع‌بین می‌دانند» (بشیریه ۱۳۸۲: ۱۷۳-۱۷۴). براساس فهم محافظه‌کارانه از عقل، جریان تاریخی و خودانگیخته‌ای که به شکل‌گیری نظم یا همان جامعه منتهی شده شکلی از عقل غیرتأملی را به‌ارمغان آورده است که طبق اصول آن دو اصل بقا و اصلاح امور برای برآوردن کارکردهای دوگانه حفاظت از اصل جامعه و پیش‌برد آن با استفاده از شکلی از اصلاح عقلانی درون آن تعبیه شده‌اند. همه آن‌چه درباره چنین عقلی می‌توان گفت ادموند برک به‌روشنی بیان کرده است: «کشوری بدون ابزار تغییر کشوری بدون ابزار حفظ خویش است» (برک ۱۳۹۳: ۳۶). این عبارت بر کارکرد اصلاحی عقل محافظه‌کار تأکید دارد. او در جای دیگری درباره کارکرد مبتنی بر بقای این اصل این‌طور می‌نویسد: «بایستی سیستمی از آداب در هر ملت باشد که یک ذهن آگاه را دست‌خوش اشتیاق کند» (همان: ۹۴). عقل محافظه‌کار عقلی مبتنی بر شرایط است، عقلی زمینه‌مند که به‌اعتبار واقعیات حاکم بر زندگی هر جامعه و در طول تاریخی که به آن اختصاص دارد شکل می‌گیرد. این عقل کارگزار، طراح، یا عاملی ناب ندارد. این عقل متعلق به یک فرد نیست، بلکه متعلق به تمامیت یک مردم و جاری در نهادهای مادی و معنوی جاری در زندگی ایشان است.

محافظه‌کاری در باور به مرجعیت نوعی خرد، که هم ضامن امکان ظهور چیزی به اسم جامعه است و هم روایی نهادهای مادی و معنوی حاکم بر زندگی آن جامعه را تضمین می‌کند، با لیبرال‌ها شباهت‌هایی دارد. با وجود این، عقل در لیبرالیسم هم‌پیوند منطقی مفهوم فرد خودتقنین‌گر است:

مفهوم فردانیتی که در پایان قرون میانه سر برآورد بر چند چیز تأکید داشت: ارزش اخلاقی ذاتی و برابری روحانی هر فرد، شأن شخصیت انسانی، خودتقنینی اراده فردی، و خردمندی ذاتی انسان‌ها. این [مفهوم] به انسان‌ها کارکردی خلاقانه داد که در قرون میانه انکار شده بود (Hallowell 2002: 5).

نقد کتاب *علیه لیبرالیسم*؛ درباره انتقاد واکنشی از لیبرالیسم (حمید ملک‌زاده و احمد خالقی دامغانی) ۳۲۵

این کارکرد خلاقانه به‌اعتبار برخورداری همه انسان‌ها از خرد ممکن شده است. خردی ناب که زمینه‌ای نیست و از قوانینی یکسان برای هر انسانی در هر موقعیت خاصی تبعیت می‌کند. این فهم از خرد زمینه‌ساز ظهور چیزی به نام انسان شد.

در فلسفه مدرن اصل راه‌نمای یک کارگزار خودتقنین‌گر درباره کسی است که از قانونی تبعیت می‌نماید که برای خود مقرر کرده است. در زبان مدرن، کارگزار خودآیین، در مورد کنترل کردن اراده خود، بر خود حاکم و خودهدایت‌گر بوده و در مقابل ترس‌ها، اعتیادها، یا انفعالات قوی تسلیم نیست (Mendus 1989: 53).

در نهایت چنین تمایزی در مفهوم خرد زمینه‌ساز اصلی ظهور تفاوت‌های اساسی میان محافظه‌کاری و لیبرالیسم بوده است. تاجایی که به مفهوم خرد مربوط می‌شود:

لیبرال‌های قرن هجدهم، تحت تأثیر نظریه‌های حقوق طبیعی و روشن‌گری، تقاضای برابری حقوق سیاسی و مدنی برای همه را داشتند؛ چراکه فرض می‌کردند همه انسان‌ها برابرند. خداوند همه انسان‌ها را برابر خلق کرده، درحالی‌که با دمیدن روح خودش درون ایشان به همه آن‌ها توانایی‌ها و استعدادهایی را که به‌طور بنیادینی مشابه هم هستند موهبت بخشیده است. هر تفاوتی میان انسان‌ها صرفاً مصنوعی و خاص نهادهای اجتماعی، انسانی - یعنی فانی - هستند (Mises 2005: 9).

این درحالی است که براساس فهم محافظه‌کارانه از خرد «پاره‌ای برتری‌های معقولانه و قاعده‌مند، برخی ترجیحات (و نه البته ویژه‌داشت) موروثی، نه غیرطبیعی، نه ناعادلانه، و نه ناسنجیده است» (برک ۱۳۹۳: ۶۷).

پیش‌تر اشاره کردیم که خرد به‌معنایی که نظریه‌پردازان لیبرال از آن افاده می‌کنند هم‌پیوند منطقی وجود کارگزاری ناب و خودآیین است. بر این اساس، «فهم خودآیینی نیازمند حضور ذهنی مستقل است، ذهنی که از توانایی جای‌گزین کردن باورها و تعهداتش به‌اعتبار دلایل خودش برخوردار است. چنین ذهنی به‌طور خاص ناگزیر باید ذهنی تأملی باشد» (Wall 1998: 129).

### ۳.۳ خودآیینی آن‌چه جان ککس درباره آن نمی‌داند

آن‌چه برای نویسنده‌ای که می‌خواهد در رد یا علیه نظریه‌ای بنویسد، اهمیت ویژه‌ای دارد مشخص کردن معنای موضوعی است که بناست درباره آن نوشته شود. براساس همین

ضرورت، اولین پرسشی که درمقابل نویسنده علیه لیبرالیسم قرار گرفته پرسش از «چیستی لیبرالیسم» است. پرسش دشواری که پاسخ‌دادن به آن از گستردگی ادبیات لیبرالیسم و عدم توافق اساسی اندیشمندانی تأثیر گرفته که خود را لیبرال نامیده یا به این نام شناخته شده‌اند (see Mendus 1989: 70-75). مفسران، شارحان، و نظریه‌پردازان گوناگونی که درباره لیبرالیسم نوشته یا درباره آن نظریه‌پردازی کرده‌اند، هرکدام نقطه عزیمتشان برای تعیین حدود لیبرالیسم درمقام یک ایدئولوژی یا شیوه‌ای از جهان‌بینی را بر مفهومی متفاوت از دیگران بنیان گذاشته‌اند. درحالی‌که برخی از آن‌ها لیبرالیسم را نوعی ایدئولوژی مبتنی بر مفهوم آزادی به حساب آورده‌اند؛ متفکرانی مانند رونالد دورکین (Ronald Dworkin) ارزش آزادی برای لیبرال‌ها را صرفاً به سبب نسبتی که با برابری برقرار کرده است به رسمیت شناخته‌اند (Dworkin 1985: 179-220). هم‌چنین، در برخی از موارد مفهوم تساهل (toleration) مفهومی بنیادین در نظریه‌های لیبرال معرفی شده است (see Mendus 1989).

روایت ککس از لیبرالیسم، در فرم و محتوا، تحت تأثیر نیت خاصی سازمان‌دهی شده است؛ نشان‌دادن قسمی ناهم‌سازی در لیبرالیسم به اعتبار نسبتی که اهداف سلبی و ایجابی آن با وساطت‌گری ارزش‌های اساسی و برنامه‌های سیاسی لیبرالیسم با یک‌دیگر برقرار می‌کنند. تحت تأثیر چنین نیتی نوشته او درنهایت به نوعی تله نظری منتهی می‌شود که نویسنده در دام آن افتاده است و درپایان اثری را تولید می‌کند که بیش از هرچیز به نوعی بیانیۀ بلاغی علیه لیبرالیسمی تبدیل می‌شود که خود ساخته است. تله ککس بر یک فرض اصلی استوار است: «فرض اصلی... عبارت است از این‌که لیبرالیسم از دست‌یابی به هدف‌های خود ناتوان است؛ زیرا آکنده از ناهم‌سازی‌هاست» (ککس ۱۳۹۲: یازده).

در فقدان معنایی واحد و مورد توافق از لیبرالیسم، ککس باید تعریفی از آن ارائه کند تا به عنوان نقطه عزیمت علیه لیبرالیسم بتواند مورد استفاده قرار بگیرد. او برای انجام‌دادن این کار باید بتواند قبل از هرچیز آن زمینه تاریخی خاصی را که لیبرالیسم از درون آن سر برآورده است پیدا و عناصر اصلی آن را مشخص کند. او برای انجام‌دادن این کار شکلی از فردگرایی برآمده از جنبش روشن‌گری و اصلاح دینی را مورد توجه قرار می‌دهد و تلاش می‌کند تا این‌طور نشان بدهد که لیبرالیسم بیش از هرچیز دیگری بیان سیاسی یک‌جور جهان‌نگری فردگرایانه برآمده از رنسانس و دوره اصلاح دینی است؛ تلاشی که برپایه آن «نسبت‌دادن عنصری از 'خرد قدسی' به هر فرد حمل کردن شکلی از شأن و خودتقنینی اراده را به هر هستی انسانی به شکلی که در قرون میانه امکان نداشت ممکن ساخت» (Hallowell 2002: 4). این قدسی‌بودن خرد چه در کانت و چه در جان لاک (هرکدام

به شکل خاص خودش) نسبت مشخصی با دین برقرار می‌کند. خرد قدسی است، هرچیز مغایر با آن هم‌چنین به یک معنای دینی غیرعقلانی است (see Mendus 1989: 28-35). با وجود این، ککس علاقه زیادی به مطرح کردن مسئله فردانیت برآمده از روشن‌گری و عقلانیتی که به عنوان اصلی ذاتی در این قرائت جدید از انسان ارائه شده است نشان نمی‌دهد؛ تلاش او برای به‌تعمیق‌انداختن بحث درباره این بنیان فلسفی لیبرالیسم اولیه و خودداری از ارائه تعریفی روشن از لیبرالیسم ترفندی بلاغی است که در خدمت هدفی قرار می‌گیرد که پیش‌تر اعلام کرده است. تاجایی که از محتوای نوشته ککس برمی‌آید، این تعریف نهایی و صریح لیبرالیسم نیست، بلکه نشان‌دادن نوعی جغرافیای فکری نامتجانس متشکل از عناصر مختلف نظری است که برای او از اهمیت برخوردار است.

در نگاه ککس، لیبرالیسم نوعی شیوه فهم جهان، با تنوعی از قرائت‌های متفاوت با اولویت‌های تئوریک خاص هر اندیشمند لیبرال نیست، بلکه یک جریان واحد و متشکل از ارزش‌هایی ثابت است که با یک‌دیگر وحدتی نامتجانس و ناهم‌ساز را ساخته‌اند. از نظر او، خودتقیننی هسته مرکزی لیبرالیسم است؛ هسته‌ای که همه «قرائت‌های لیبرال» به‌اعتبار نسبتی که میان یکی از ارزش‌های لیبرال با آن برقرار کرده‌اند فهمی متفاوت از لیبرالیسم را ارائه داده‌اند.

خودآیینی اصطلاحی است که چه در میان لیبرال‌ها و چه در میان متفکران دیگر (مثلاً ژان پل سارتر در این اثر [Sartre 1947] 2007: 22) برای افاده معانی گوناگونی مورد استفاده قرار گرفته است. در قرائت‌های فلسفی برآمده از روشن‌گری، این اصطلاح زمینه‌ساز شکلی از مبنای استعلایی برای پدیدآوردن امکان مبنایی جامعه به حساب می‌آید. در سراسر آن چه به عنوان نظریات کانتی لیبرال می‌شناسیم، خودتقیننی مفهومی پایه‌ای و پیش‌فرضی اساسی است که بنیان نظریه‌پردازی لیبرالی درباره امکان شکلی از جامعه روی آن گذاشته شده است (see Christman and Anderson 2005).

«خودتقیننی مطابق با اوامر خرد» است. این مفهوم به‌طور عمده در هر شکلی از لیبرالیسم قابل شناسایی است؛ تاجایی که می‌توان دید به یکی از مهم‌ترین مباحث مورد مطالعه در لیبرالیسم جماعت‌گرا نیز تبدیل شده است (see Freedman 2001).

براساس نظر ککس، «تدوین فرضیه خودتقیننی» از سوی امانوئل کانت، که خود در این خصوص تحت تأثیر ژان ژاک روسو بوده است، موجب شد تا اهمیت محوری فرد نزد لیبرالیسم به‌شدت افزایش یابد. [خودتقیننی] کانتی را می‌توان وضعیتی دانست که افراد در آن از تحکیمات بیرونی نظری اجبار و زور یا اشکال مختلف تهدید و انقیاد آزاد هستند؛

کردار افراد کاربست انتخاب‌های آنان است» (ککس ۱۳۹۲: ۴). او هم‌چنین ضمن تأکید بر این مسئله که خودتقیننی متضمن شکلی از کنترل و انتخاب است اهمیت این مفهوم در لیبرالیسم کلاسیک و جدید را نشان می‌دهد. تاجایی که می‌دانیم:

همان‌طور که بسیاری از [اندیشمندان] اشاره کرده‌اند، ریشه‌شناسی 'autonomy' به اصطلاح یونانی auto، که به معنای 'خود' (self) است، و nomos (به‌طور کلی) به معنای 'قانون' (law) است برمی‌گردد. این کلمه وقتی درباره افراد به کار برود به‌طور طبیعی به آدم‌هایی اشاره می‌کند که انتخاب‌های خودشان را انجام داده‌اند و تحت امر دیگران قرار ندارند (Wall 1998: 131).

برای این که بتوانیم تعریف دقیق‌تری از آتانومی ارائه دهیم، باید این را نیز به آن اضافه کنیم:

خودآیینی صرفاً توانایی سازمان‌دادن به زندگی شخص متناسب با اصول خودش نیست. یک فرد تنها اگر ارزش‌هایش نمایان‌گر ویژگی‌های خاصی باشند، می‌تواند به‌عنوان شخصی خودآیین به‌شمار بیاید. اولاً، باید 'ارزش‌هایی' باشند (فارغ از این که این اصطلاح چه معنایی داشته باشد) و باید 'منسجم' باشند (Santoro 2003: 15).

بنابراین، خودتقیننی قسمی عمل آزادانه افراد در سامان‌دادن به زندگی و رفتار شخصی‌شان مطابق با معیارهایی مشخص و محدودکننده است؛ معیارهایی که خود ایشان برگزیده‌اند.

این مفهوم، چونان که ککس به‌درستی اشاره کرده است، از ادبیات فلسفی کانت سر برآورده است. به بیان دیگر، خودتقیننی به‌طور مشخص از عناصر اساسی عقل عملی کانت سر برمی‌آورد. مطابق این اصل، «اراده هر ذات خردمند اراده قانون‌گذار عام است» (محمودی ۱۳۸۳: ۹۶-۹۹؛ کانت ۱۳۶۹: ۶۰). اگر این اصل را در کنار «ذات خردورز انسان» از یک طرف و «هماهنگی ضروری اراده با عقل عملی» قرار بدهیم، آن‌گاه به آن مبنای اخلاقی‌ای دست خواهیم یافت که یک جامعه متشکل از ذوات خودتقین‌گر خردورز را ممکن می‌سازد. بدین ترتیب، معلوم می‌شود که در نظر کانت رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر میان عقل نظری و عقل عملی به‌وجود می‌آید که براساس آن حدود عمل آزادانه یک عامل عقلانی تعیین می‌شود:

عقل عملی و نظری در [وضع] آرمانی نهایی خود با هم مربوط‌اند، تصور آن‌ها از عالمی که قابل ادراک عقلی است عبارت است از نظامی از غایات که بر مدار موجودات



نقد کتاب *علیه لیبرالیسم*؛ درباره انتقاد واکنشی از لیبرالیسم (حمید ملک‌زاده و احمد خالقی دامغانی) ۳۲۹

آزاد عقلانی به‌عنوان غایت نهایی آن سامان گرفته است، [نظامی که] یک ملکوت غایبات است (رسگارد ۱۳۸۶: ۱۱۴).

در نوشته ککس، تاجایی که خودتقیننی به‌عنوان هسته اصلی لیبرالیسم موردشناسایی قرار گرفته باشد، چیز نادرستی را نمی‌توان پیدا کرد. مشکل از وقتی شروع می‌شود که این مفهوم به‌عنوان شرط امکانی آزادی به‌عنوان چیزی فردی، خاص، و متعلق به این شخص معین تعریف شده باشد (بنگرید به ککس ۱۳۸۲: ۲۳-۳۴). خودتقیننی اختیار یا آزادی نیست، بلکه باید به‌عنوان شرط اساسی این دو به‌حساب بیاید. این معنایی نخواهد داشت جز آن‌که بگوییم آزادی پیش‌فرض ضروری انسان خودآیین خردورز است. برای کانت، «آزادی استقلال اراده از هرچیز به‌جز قانون اخلاقی صرف» است و در این معناست که می‌گوییم آزادی برای او آزادی استعلایی است، جدای از معانی متفاوتی که وجود دارد.

مفهوم خودآیینی دربردارنده کش‌مکشی میان معنایی 'ایجابی'، 'رواقی' یا 'روان‌شناختی' است که ایده کنترل‌کردن امیال و ساطت‌نشده و غرایز را پیش می‌کشد و درکی «سلبی» از خودتقیننی درمقام حق است که این ایده را مطرح می‌کند که شخص از فرصت انتخاب‌کردن شیوه زندگی‌اش بدون مشروط‌شدن توسط دیگران برخوردار است (Santoro 2003: 14).

بدین ترتیب، باید در مواجهه با مفهوم خودتقیننی این مسئله را همواره در نظر آورد که «انسان وقتی تابع ضرورت عقل باشد، خود حاکم بر خویشتن است» (کانت ۱۳۹۳: ۴۵). اهمیت معنای اصطلاحی خودتقیننی وقتی برای ما روشن‌تر خواهد شد که بدانیم:

فلسوفان سیاسی (برای نمونه، نوربرتو بویو) اغلب معنای لیبرال کلاسیک از اختیار را از معنای دموکراتیک کلاسیک از آن تمیز می‌دهند. در این معنای لیبرال، آزادی صرفاً به‌معنای فقدان مانع است؛ در معنای دموکراتیک به‌معنای خودآیینی، یعنی توانایی خودجهت‌بخشی است (Merquior 1991: 8).

تله نظری جان ککس بر دو پایه استوار شده است. یکی از آن‌ها تقلیل‌دادن خودتقیننی به آزادی برای انتخاب آن‌چه فرد خیر می‌داند براساس انتخاب شخصی و متناسب با خیرهای خودش و دیگری به‌رسمیت‌نشناختن وجود لیبرالیسم‌های مختلفی است که هرکدام برای تحقق هرچه بیش‌تر خودتقیننی فرد انسانی تولید شده‌اند. تقلیل‌دادن مفهوم خودتقیننی به آزادی (freedom) برای ساده‌سازی لیبرالیسم تحت تفسیری از آن، که امکان تجمیع همه متفکران لیبرال در ذیل آن را فراهم می‌آورد، عمل تقلیلی‌ای که مترجم فارسی با

معادل‌گذاری ناصحیح اختیار برای آتانومی در ترجمه فارسی اثر شدت بیش‌تری به آن بخشیده است. چنین روایتی آزادی را به هسته اصلی لیبرالیسم تبدیل و آن را به ایده‌ای تبدیل می‌کند که بر این باور استوار شده است: «یک انسان تا جایی آزاد است که در به‌دست‌آوردن آن‌چه میل می‌کند توان‌مند باشد» (see: Scruton 1989).

مشکلات تله ککس در روایتی که از لیبرالیسم برابری‌خواه ارائه کرده است به‌خوبی نمایان است. او در مواجهه‌اش با لیبرالیسم برابری‌خواه با این اشتباه اساسی دست‌وپنجه نرم می‌کند که لیبرالیسم یک جریان واحد است. این معنایی ندارد جز آن‌که بگوییم ما با نظریه‌های مختلفی سروکار نداریم که هرکدام ضمن وفاداری به یک هسته مرکزی خاص، یعنی خودتقنینی، پرسش‌ها و پاسخ‌های خودشان را دارند، بلکه با خوانش‌های متفاوتی از یک ایدئولوژی واحد سروکار داریم که تأکید هرکدام بر یکی از ارزش‌های لیبرالی آن‌ها و به‌تبع آن تمامیت لیبرالیسم در مقام یک واحد ایدئولوژیک را دچار ناهم‌سازی می‌کند. ککس در فصل پنجم از کتابش تلاش می‌کند تا این مسئله را نشان دهد که چه‌طور برابری‌خواهی در لیبرالیسم موجب ناهم‌سازی ارزش‌های آن شده است. او برابری را نه به‌عنوان برابری افراد در انسان‌بودنشان بلکه برابری ایشان به‌عنوان موجودات متفاوتی که تحقق سعادت هرکدام از ایشان جز با برخوردی متفاوت با ایشان محقق نمی‌شود در نظر آورده و می‌گوید: «برابری‌خواهی عادتاً متضمن رفتار نابرابر با افراد است». او هم‌چنین با پیش‌کشیدن این مسئله که «برابری‌خواهان اغلب معتقدند که [خودتقنینی] غالباً به‌وسیله ارتقای برابری افزایش می‌یابد» سعی می‌کند تا برابری‌خواهی نظریه‌پردازانی مانند دورکین را در پیوندی که با خودتقنینی ایجاد می‌کنند ناهم‌ساز نشان بدهند. می‌دانیم:

رونالد دورکین تلاش کرده است تا ما را به این باور ترغیب کند که لیبرالیسم صرفاً دغدغه مسئله برابری را دارد؛ اما حتی او تصدیق کرده است که فهم‌های لیبرال و غیرلیبرال از برابری وجود دارد و این‌که فهم لیبرال از برابری به‌اعتبار توجهش پیرامون خودتقنینی فردی مشخص خواهد شد (Ryan 2012: 413).

این مسئله را می‌شود در سازوکار نظری راولز برای تقویت خودتقنینی، یعنی ضمن مطالعه درباره مفهوم جهل در نظریه او درباره عدالت، نشان داد. جهل راولزی تلاشی است آرمانی برای پیراستن عقل عاملان از تأثرات برآمده از نابرابری‌های واقعی در زندگی اجتماعی به‌نفع وضعیتی که در آن انسان بتواند با تکیه بر فردانیت خودآینش تصمیماتی برای همگان، و از جمله خودش، اتخاذ کند. برای راولز، مطلوب آرمانی

«اطمینان حاصل کردن از این خواهد بود که هر فرد منفردی فرصتی برابر برای استفاده از استعدادها و توانایی‌های خودش را خواهد داشت» (Tucker 1994: 25). دو اصل قرارداد منصفانه در راولز اصولی تأسیسی نیستند؛ یعنی در بهترین حالت پیش‌نهادی افلاطونی برای تأسیس احتمالی یک جامعه در آینده و در جهانی مثلی است. در این فهم برابری خواهانه از لیبرالیسم یک تضاد اساسی وجود دارد که باورمندان و متفکران لیبرال از آن آگاه‌اند: تناقض میان آزادی و برابری. ککس سعی کرده است تا، ضمن مطالعه درباره این تناقض، ناسازگاری لیبرالیسم با ارزش‌های اساسی خودش را نشان بدهد.

بحث درباره اخلاق یکی دیگر از مباحثی است که می‌شود در آن‌ها تلهٔ تئوریک ککس را نشان داد. می‌دانیم:

بعد از [جان استوارت] میل، نوشته‌های فلاسفه درباره اخلاق بیش از این به این مسئله باور نداشتند که توافقی اخلاقی مجموعه‌ای از احکام اخلاقی پذیرفته‌شده‌ای وجود دارد که می‌شود آن‌ها را برای حمایت از مسئلهٔ جدلی سیاسی اجتماعی [خاصی] به‌داوری گرفت یا از آن برای حمایت نظریهٔ فلسفی کسی درباره حکم اخلاقی استفاده کرد (Baier 1989: 30).

ککس در سراسر کتابش از این مسئله برای نشان‌دادن ناهم‌سازی‌های لیبرالیسم استفاده کرده است. او در بخش پایانی کتابش می‌نویسد: «اخلاق و سیاست باید به‌طور عمده دغدغهٔ گستردگی شر را داشته باشند؛ شری که افراد از روی عادت ایجاد می‌کنند تأثیر بدی در آن‌ها دارد، حتی اگر غیراختیاری مرتکب آن شده باشند» (ککس ۱۳۹۲: ۳۲۹). او با گفتن این عبارت‌ها دو اصل اخلاقی کانت را به‌چالش کشیده است. آنچه ککس می‌گوید در واقع تلاشی برای پاسخ‌دادن به این پرسش‌های اساسی است: آیا ممکن است بتوانیم دو تاریخ متفاوت از کنش و نظریهٔ سیاسی و اخلاقی را تصور کنیم؟ به‌بیان دیگر، آیا یک تاریخ از نظریهٔ سیاسی و اخلاقی در کنار یک تاریخ از کنش‌های سیاسی و اخلاقی وجود دارد که بتوانیم در تمایز از یک‌دیگر آن‌ها را نشان دهیم و مورد بررسی قرار بدهیم؟ این‌طور به‌نظر می‌رسد که پاسخ نویسندهٔ *علیه لیبرالیسم* برای این پرسش‌ها چیزی شبیه به آنچه باشد که مک‌این‌تایر به آن باور دارد. براساس نظر اوست:

از آن‌جایی که دو گذشته، یکی مملو از صرف کنش‌ها و دیگری پرشده با نظریه‌ها، وجود نداشته است، نباید دو تاریخ، یکی تاریخ کنش اخلاقی و سیاسی و دیگری تاریخ نظریه‌پردازی سیاسی و اخلاقی، وجود داشته باشد. هر کنشی حامل و بیان‌گر

باورهای کم‌ویش مملو از نظریه و مفاهیم و هر شکلی از نظریه‌پردازی یک کنش سیاسی و اخلاقی است (MacIntyre 2007: 61).

او هم‌چنین بر اصلی محافظه‌کارانه درباره پیوند میان سیاست و اخلاق تأکید می‌کند. براساس این اصل، رابطه مستقیمی میان عقل غیرتأملی محافظه‌کارانه و اخلاق وجود دارد. تاجایی که می‌دانیم، در اخلاق محافظه‌کارانه «عمل اخلاقی ضرورتاً دربردارنده انتخاب تأملی یک کنش‌گر خاص نیست» (Okeshott 1989: 186). از این نظر، عمل اخلاقی کنشی غیرتأملی است. کنشی که نه به‌اعتبار آگاهی از چستی خیر بلکه به‌اعتبار شکلی از تربیت و از خلال ملکه‌شدن ارزش‌های تاریخی به‌ارث‌رسیده از طریق آموزش به انسان‌ها منتقل می‌شود. آموزشی که یک اخلاق محافظه‌کارانه به آن باور دارد به نوعی درونی‌شدن نیندیشیده شیوه‌های عادت‌ی از رفتار اخلاقی درجریان زندگی در یک جامعه اشاره دارد:

ما عادات رفتاری را نه از طریق برساختن شیوه‌ای از زندگی برپایه قوانین یا ادراکات فراگرفته‌شده توسط قلب و در ادامه تکرار شده در عمل، بلکه از طریق زیستن با مردمانی که به‌طور عادت‌ی به‌شکلی خاص رفتار می‌کنند به‌دست می‌آوریم؛ ما عادات رفتاری را به همان شیوه‌ای به‌دست می‌آوریم که زبان مادریمان را (ibid.: 187-188).

درحالی‌که چنین است:

بسیاری از لیبرال‌ها پذیرفته‌اند که اخلاق می‌تواند از عقلانیت سر برآورد. این بدین معناست که لیبرال‌ها به‌دنبال نشان‌دادن این مسئله بوده‌اند که خود خرد به همه ما می‌گوید که کدام باورهای اخلاقی ذی‌حق‌اند؛ از آن‌جایی که استدلال صحیح برای هرکس یکسان است، این‌طور به‌نظر می‌رسد که باورهای به‌لحاظ عقلانی تصدیق‌شده برای همگان یکسان‌اند (Gaus 2007: 4).

ککس در این‌جا نیز برای نشان‌دادن ناهم‌سازی لیبرالیسم سعی می‌کند تا ناسازگاری یکی دیگر از ارزش‌های لیبرالی با مفهوم خودتقینی را نشان بدهد؛ چراکه «خودآیینی درمقام یک کل شرط عام کارگزاری اخلاقی‌بودن است» (Santoro 2003: 19). ککس و محافظه‌کاران دیگر هم‌چنین سعی می‌کنند تا با اخلاقی نشان‌دادن نابرابری‌های موجود در جامعه علاقه‌های برابری‌طلبانه لیبرالی را به‌عنوان علایقی غیراخلاقی، که از مفهوم خودتقینی برخوردارند، معرفی کنند؛ درحالی‌که در یک قرائت کانتی از اخلاق «فقط عقل انسان است که در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند به موضوعات منتخب انسان ارزش ببخشد» (رسگارد ۱۳۸۶: ۱۱۱).

کِکس در بحث اخلاقی کانتی دو اصل - اصل عدم تأثیرپذیری انسان ناب از شر و  
ابتنای اخلاق بر تکلیف - را به چالش می‌کشد (بنگرید به کانت ۱۳۹۳: ۱۹۷). کِکس این  
اصل را این‌طور قرائت می‌کند که براساس فلسفه اخلاق کانت انسان خودآیین آزاد  
نمی‌تواند اقدامی شرورانه از خود نشان بدهد. او فراموش می‌کند فلسفه اخلاق کانت و  
مسئله اخلاق در سقراط تفاوت‌های بنیادینی با یک‌دیگر دارند.

براساس نظر کانت، رفتار آزادانه فاعل خودتقنین‌گر ضرورتاً رفتاری اخلاقی است؛ فرد  
حتی وقتی رفتاری غیر اخلاقی انجام می‌دهد نسبت به این کیفیت رفتارش آگاه است؛ رفتار  
عقلانی ضرورتاً اخلاقی است. با وجود این و براساس این نظریه، امکان ارتکاب شر توسط  
فرد انسانی خودآیین کاملاً از میان نمی‌رود. استدلال کِکس در این باره بدین شکل است: شر  
در جهان گسترده است؛ انسان‌ها براساس «اختیار» عمل می‌کنند؛ پس گستردگی شر در جهان  
دلالت بر این دارد که اعمال «اختیاری» انسان می‌توانند شرورانه باشند. این استدلال  
به‌وضوح بر فهمی نادرست از مفهوم خودتقنینی بنیان گذاشته شده است. کانت احتمالاً  
گستردگی شر در جهان را نفی نخواهد کرد. انسان‌های شروری که به عمل خلاف اخلاق  
اقدام می‌کنند عمل شرورانه را به‌عنوان عمل خیر یا نیک انجام نمی‌دهند؛ ایشان حتی  
در ضمن ارتکاب به عمل غیر اخلاقی اخلاق را چون بخشی ذاتی از خودشان در پیش‌رو  
دارند. درست بر همین اساس است که می‌توانیم بگوییم «فلسفه اخلاق به این‌جا رسیده  
است که اخلاق را به‌عنوان چیزی که بر زندگی سیاسی یا اقتصادی حکم می‌راند در نظر  
بگیرد» (Noble 1989: 53).

#### ۴. نتیجه‌گیری

خودتقنینی هسته مرکزی هر فهمی از لیبرالیسم است. به‌بیان روشن‌تر، آن مفهومی که  
هر اندیشه مدعی لیبرالیسم باید نسبت خود را با آن مشخص کند همین مفهوم آتانومی  
است. جان کِکس در کتاب *علیه لیبرالیسم* خودتقنینی را هسته اصلی لیبرالیسم قرار داده  
است و بدون توجه به اصل وجود لیبرالیسم‌های مختلف، که گاه با یک‌دیگر سازگاری  
ندارند، طرحی از لیبرالیسم را براساس ارزش‌های اساسی تکثرگرایی، آزادی، برابری،  
حقوق، و عدالت رسم کرده است تا از این طریق نشان بدهد که چه‌طور لیبرالیسم  
در مقام یک ایدئولوژی واحد نوعی هستی‌ناهم‌ساز است. او هم‌چنین تلاش کرده است  
تا براساس این واقعیت که در نهایت به این نتیجه برسد که وجه دموکراتیک و

کثرت‌گرایانه مورد ادعای لیبرالیسم چه‌طور به بهترین شکل در محافظه‌کاری قابل‌شناسایی است. او در مسیری که برای انجام‌دادن همه این کارها در پیش گرفته است ناگزیر با نوعی تلهٔ تئوریک مواجه می‌شود که کتابش را به بیانیهٔ بلاغی صرفی که تنها به کار جدل‌های سیاسی طرف‌داران احزاب لیبرال و محافظه‌کار می‌آید تبدیل کرده است. البته نباید این مسئله را از یاد برد که این اثر در مقام نوعی نفی بلاغی لیبرالیسم و نه کاملاً به‌عنوان بیانیه‌ای برای دفاع از محافظه‌کاری اثری قابل‌تأمل است. استفادهٔ او از منابع لیبرال و ارجاعاتش در بخش‌های مختلف کتاب مؤید کیفیات مربوط به تلهٔ تئوریک موردنظر ما در این نوشته است. از همهٔ این صحبت‌ها که بگذریم، ترجمهٔ کتاب کیکس دچار اشکالاتی اساسی در معادل‌گزینی‌های فلسفی است. اگرچه نباید این مسئله را نیز نادیده بگیریم که فارغ از مسئلهٔ معادل‌گزینی‌ها و براساس تطبیق اتفاقی چند بخش از ترجمه با متن اصلی می‌توان گفت ترجمهٔ موفق در اختیار فارسی‌زبانان از این کتاب قرار گرفته است، با وجود این، معادل‌کردن آتانومی با اختیار در فارسی هم از نظر ریشه‌شناسی لغت و هم از نظر معنای اصطلاحی آن در کانت و لیبرالیسم اشتباهی فاحش و بسیار بزرگ است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. من در طول این نوشته از خودتقنینی و خودآیینی به‌جای آتانومی استفاده کرده‌ام، که به‌نظر درمیان صاحب‌نظران فلسفه در ایران پرکاربردتر و صحیح‌تر باشند.

## کتاب‌نامه

- برک، ا. (۱۳۹۳)، *تأملاتی بر انقلاب در فرانسه*، ترجمهٔ س. صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، ح. (۱۳۸۲)، *لیبرالیسم و محافظه‌کاری: تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: نشر نی.
- رسگارد، ک. (۱۳۸۶)، «سرچشمهٔ ارزش از نظر ارسطو و کانت»، *ارغنون: فلسفهٔ اخلاق*، ش ۱۶.
- کانت، ا. (۱۳۶۹)، *بنیاد مابعدالطبیعهٔ اخلاق*، ترجمهٔ ح. عنایت، تهران: خوارزمی.
- کانت، ا. (۱۳۹۳)، *درس‌های فلسفهٔ اخلاق*، ترجمهٔ م. ص. بیدی، تهران: نقش و نگار.
- کیکس، ج. (۱۳۹۲)، *علیه لیبرالیسم*، ترجمهٔ م. ر. طاهری، تهران: علمی و فرهنگی.
- محمودی، س. ع. (۱۳۸۳)، *فلسفهٔ سیاسی کانت: اندیشهٔ سیاسی در گسترهٔ فلسفهٔ نظری فلسفهٔ اخلاق*، تهران: نگاه معاصر.

Baier, A. (1989), "Doing without Moral Theory?", in: *Anti-Theory in Ethics and Moral Conservatism*, S. G. Clarke and E. Simpson (eds.), New York: State University of New York Press.

- Boyd, R. and J. A. Morrison (2007), "F. A. Hayek, Michael Oakeshott, and the Concept of Spontaneous Order", in: *Liberalism, Conservatism, and Hayek's Idea of Spontaneous Order*, P. McNamara and L. Hunt (eds.), New York: Palgrave Macmillan.
- Christman, J. and J. Anderson (eds.) (2005), *Autonomy and the Challenges to Liberalism: New Essays*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dworkin, R. (1985), *A Matter of Principle*, Cambridge, Massachusetts, and London: Harvard University Press.
- Freeden, M. (2001), "Liberal Community: An Essay in Retrieval", in: *The New Liberalism Reconciling Liberty and Community*, A. Simhony and D. Weinstein (eds.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Gaus, G. F. (2007), *Contemporary Theories of Liberalism: Public Reason as a Post-Enlightenment Project*, London, Thousand Oaks, New Delhi: SAGE Publications.
- Gray, J. (1995), *Liberalism (Concepts in Social Thought)*, Minneapolis: Univ of Minnesota Pr; Subsequent edition.
- Hallowell, J. H. (2002), *The Decline of Liberalism as an Ideology: with Particular Reference to German Politico-Legal Thought*, London: Routledge.
- Hayek, F. A. (1978), *The Constitution of Liberty*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Jones, E. (2017), *Edmund Burke and the Invention of Modern Conservatism, 1830–1914: An Intellectual History*, London: Oxford University Press.
- MacIntyre, A. (2007), *After Virtue: A Study in Moral Theory*, Notre Dame, Indiana: University of Notre Dame Press.
- McNamara, P. and L. Hunt (eds.) (2007), *Liberalism, Conservatism, and Hayek's Idea of Spontaneous Order*, New York: Palgrave Macmillan.
- Mendus, S. (1989), *Toleration and the Limits of Liberalism*, London: MacMilan Education LTD.
- Merquior, J. G. (1991), *Liberalism: Old and New*, Boston, Massachusetts: Twayne Publishers, A Division of G. K. Hall & Co.
- Mises, L. V. (2005), *Liberalism: The Classical Tradition*, B. B. Greaves (ed.), Indianapolis: Liberty Fund.
- Munger, M. C. (2007), "Culture, Order, and Virtue", in: *Liberalism, Conservatism, and Hayek's Idea of Spontaneous Order*, P. McNamara and L. Hunt (trans.), New York: Palgrave Macmillan.
- Noble, N. C. (1989), "Normative Ethical Theories", in: *Anti-Theory in Ethics and Moral Conservatism*, G. S. Clarke and E. Simpson (eds.), New York: University of New York Press.
- Oakeshott, M. (1989), "The Tower of Babel", in: *Anti-Theory in Ethics and Moral Conservatism*, S. G. Clarke and E. Simpson (eds.), New York: New York University Press.
- Otterson, J. R. (2007), "Unintended Order Explanations in Adam Smith and the Scottish Enlightenment", in: *Liberalism, Conservatism, and Hayek's Idea of Spontaneous Order*, P. McNamara and L. Hunt (eds.), New York: Palgrave Macmillan.
- Rorty, R. (1989), "Solidarity or Objectivity", in: *Anti-Theory in Ethics and Moral Conservatism*, S. G. Clarke and E. Simpson (eds.), New York: New York University Press.

- Ryan, A. (2012), *The Making of Modern Liberalism*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Santoro, E. (2003), *Autonomy, Freedom and Rights: A Critique of Liberal Subjectivity*, Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.
- Sartre, J.-a. ([1947] 2007), *Existentialism is a Humanism*, Yale University.
- Scruton, R. (1989), "Freedom and Custom", in: *Anti-Theory in Ethics and Moral Conservatism*, S. G. Clarke and E. Simpson (eds.), New York: University of New York Press.
- Tucker, D. F. (1994), *Essay on Liberalism: Looking Left and Right*, Dordrecht: Springer.
- Wall, S. (1998), *Liberlism, Perfectionism and Restraint*, Cambridge: Cambridge University Press.